

## اندیشه‌های میلیتاریستی در دوره پهلوی اول

در آمیختگی و وابستگی روزافزون جامعه و سیاست در قالب دولت — کشور موجب گردیده است تحلیل اجتماعی تحولات سیاسی بیش از پیش اهمیت یابد؛ در واقع، تحولات سیاسی — اجتماعی به مثابه متغیر وابسته، معلول تعامل جامعه و حکومت در یک کشور است و همچنین با در نظر گرفتن محیط پیرامونی شان، تجزیه و تحلیل می‌گردد. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از جمله مصادیقی است که چنانچه بدین صورت بررسی شود، می‌تواند نقش هریک از عوامل داخلی و خارجی و حدود اثرگذاری آنها را، در این رخداد اجتماعی — سیاسی، آشکار سازد. این مقاله با فرض و پذیرش نقش کلیدی «عدم تعادل» در وقوع تحولات اجتماعی — سیاسی در صور اصلاح، کودتا، انقلاب و...، منش و روش نظامی‌گری را در دوره رضاشاه ارزیابی کرده است.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ محصول اراده توانمند رضاخان نبود، بلکه حاصل ناکامی‌های مشروطه، تغییر در نظام بین‌المللی در پی وقوع جنگ جهانی اول و جابجایی قدرتهای بزرگ در رقابت‌های بین‌المللی، از هم پاشیدگی شیرازه نظم جامعه ایران به دلیل بحران مشروعیت و فقدان قابلیت سلطنت، و بالاخره متمرکز نبودن قدرت به دلیل دست‌نشاندهی قدرتهای محلی بود که هیچ‌کدام از این شرایط با نظم نوظهور جهانی انطباق نداشت و باید شکل جدیدی از رژیم سیاسی در ایران به‌وجود می‌آمد که با قدرت نظامی زمینه استقرار دولت مطلقه مدرن را فراهم می‌کرد، زیرا وضعیت سنتی حاکم بر ایران دیگر پاسخگوی انتظارات داخلی و بین‌المللی نبود. بنابراین کودتا پاسخی بود به ناهنجاریهای اجتماعی، و ضرورتی بود برای ساماندهی سیاسی کشور در جهت تأمین منافع امپریالیسم.

فقط ایران نبود که در چنین اوضاعی دستخوش کودتا و تغییر رژیم سیاسی شد، بلکه در ترکیه آتاتورک، در عراق ملک فیصل، در افغانستان امان‌الله‌خان، در چین چیانگ‌کای‌چک و در ایران رضاشاه، که همگی نظامی بودند، قدرت را به دست گرفتند.

اوضاع نابسامان اجتماعی هم بستر کودتا و ادامه سلطه نظامی و زمینه مداخله میلیتاریستی بریتانیا را فراهم کرد. رضاخان در آستانه قدرت‌گیری از یک سیاست دماگوییستی بهره گرفت و پس از استقرار بر سریر سلطنت عمل و اندیشه میلیتاریستی را در تمام ابعاد به صحنه آورد. شاید اعمال و رفتار نظامی‌گری او برای مدت محدودی به منظور تسلط بر قدرت و حذف کانونهای رقیب مورد قبول بود، ولی اشتباه رضاخان این بود که مبانی نظری و رفتاری میلیتاریستی را افزایش و گسترش داد و این امر باعث شد هر روز سطح همبستگی و رغبت مردم نسبت به او کاهش یابد. شاه هر روز حوزه قدرت خود را افزایش می‌داد و اجازه هر نوع مشارکت و حق هر گونه اظهار نظر را از مردم سلب می‌کرد. در چنین وضعیتی، مردم فاقد هر گونه اختیار بودند و به همین دلیل هیچ‌گونه

مسئولیتی در برابر دولت احساس نمی‌کردند. بنابراین شاه با کمک اقلیتی حکومت می‌کرد و مردم هم زندگی می‌کردند منتها زیر سایه امنیت نظامی. طبیعی بود که این سلطه پلیسی — امنیتی نمی‌توانست برای مدت طولانی ادامه پیدا کند. این گونه رژیم‌ها فقط در برابر توفانهای خارجی به راحتی فرو می‌ریزند، زیرا بحرانهای داخلی را به سرعت با قدرت نظامی سرکوب می‌کنند. حکومت‌های میلیتاریستی به دلیل اتکای بیش از حد به قدرت نظامی و اختصاص بیشترین سهم درآمد ملی به تقویت نهادهای پلیسی — امنیتی کاملاً از مردم خود بیگانه می‌شوند و در رویارویی با تهدید خارجی حمایت ملی را از دست می‌دهند و متأسفانه مردم در عین بی‌تفاوتی نسبت به تهدید، به عوامل تهدید نیز کمک می‌کنند.

در شهریور ۱۳۲۰، زمانی که کشور را متفقین تهدید و اشغال کردند، نه تنها پیکره ارتش به راحتی فرو ریخت، بلکه مردم بدون ابراز هیچ‌گونه واکنش دفاعی در خانه‌های خود ماندند و گویا از آنچه رخ می‌داد، خشنود بودند. شاه نیز حقیرانه خاک وطن را ترک کرد. این سرنوشت تمام رژیم‌های توتالیتاریستی و میلیتاریستی بوده و خواهد بود.

مقاله در پاسخ به این سؤال تهیه شده است که کودتا در ایران برآیند چه فرآیند تاریخی بود؟ به‌هم‌ریختگی نظام اجتماعی ایران حاصل چه حوادثی بود که انگلستان، به عنوان بزرگترین سهامدار منافع و درآمد نفتی این کشور، توانست با بهره‌گیری از آن بستر مداخله خود را در کودتا فراهم آورد؟

اگر تاریخ را مجموعه‌ای از پدیده‌های اجتماعی، مثل سیاست، اقتصاد، فرهنگ، قانون و دین، بدانیم که نسبت به یکدیگر دارای کنش دیالکتیکی و فلسفی هستند، تا زمانی که رابطه منطقی میان پدیده‌ها تابع قانون‌مداری و سازمان‌یافتگی منطقی باشد، تاریخ به حرکت صعودی متمایل به تعالی و تکامل خود ادامه می‌دهد و جامعه دستخوش بحران و ناسازگاریها نمی‌شود. اما هرگاه یکی از پدیده‌های اجتماعی عمل خود و کنش متقابل با پدیده‌های دیگر را به‌خوبی انجام ندهد، جامعه به بحران دچار خواهد شد و تعادل خود را از دست خواهد داد. در چنین شرایطی است که بستر جامعه آماده تحول‌پذیری می‌شود و قهرمانان ظهور می‌کنند تا شاید تاریخ را به حرکت طبیعی خود بازگردانند. بنابراین تاریخ مقهور و محصول اراده قهرمانان نیست، بلکه ظهور قهرمانان حاصل ناپایداری و به‌هم‌ریختگی سیر منطقی تاریخ، و نتیجه اوضاع اجتماعی است. حال اگر این قهرمانان نتوانند به تکلیف خود، که هدایت سیر تاریخ به سوی تکامل است، عمل کنند، ضرورتاً قهرمانان دیگر از درون شرایط دیگر ظهور خواهند کرد.

ظهور قهرمان به دو صورت تحقق می‌یابد؛ یا به شکل انقلاب یا به صورت اصلاح؛ با این تفاوت که انقلاب حرکتی قهرآمیز یا بار مردمی و خارج از سیستم حکومتی است که برای تغییر نظام انجام می‌شود، ولی

اصلاح حرکتی مسالمت‌آمیز و از درون سیستم حکومتی است که به منظور بقای حکومت اجرا می‌گردد. (کودتا) وجهی از تغییر است، ولی بدون مشروعیت که معمولاً تحت رهبری نظامیان انجام می‌شود.)

آنچه در سوم اسفند ۱۲۹۹ رخ داد، یک کودتای تقریباً بدون خونریزی بود. اما کودتا ناشی از اراده مستقل رضاخان نبود، بلکه جامعه در آن زمان نیازمند تحول اجتماعی بود، زیرا پدیده‌های اجتماعی تابع کنش و واکنش منطقی نبودند. بنابراین تازمانی که زمینه‌های اجتماعی مهیا نشود، امکان تحول‌پذیری وجود ندارد. قهرمانان خود نمی‌توانند منشأ تحول اجتماعی باشند، بلکه تغییرات اجتماعی، زمینه را برای برآمدن قهرمانان مهیا می‌کنند.

عمق تضاد طبقاتی و فقر توده‌ها زمینه مناسبی برای پذیرش کمونیسم فراهم کرده بود.

یکی دیگر از سیاست‌های انگلیس، که مورد حمایت امریکا نیز قرار گرفت و رضاخان می‌بایستی با قدرت میلیتاریستی آن را تحقق می‌بخشید، برقراری دولت متمرکز و مقتدر در ایران با هدف یکپارچگی و وحدت ملی بود. بنابراین، انگلیس از حمایت قدرتهای محلی، که سیستم ملوک‌الطوایفی ایجاد کرده بودند، دست برداشت و رضاخان سیاست کنترل و سامان‌دهی ایلات و عشایر را، که مناطق نفوذ بیگانه بودند، اجرا کرد.

موافقت شوروی با کودتای رضاخان بر این اساس بود که وی با نشان دادن گرایش مسلکی نسبت به رهبر حزب سوسیالیست (ایرج میرزا اسکندری) حمایت

از دست خواهند داد و قشر جدید و جوان روشنفکر، مناصب قدرت را به‌دست خواهد گرفت و با روی کار آمدن روشنفکران مدرن، فضا برای ورود امریکا به بازار ایران باز خواهد شد. ضمناً هم رضاخان و هم دولتمردان مدرن از سیاست وارد کردن نیروی سوم به ایران برای برقراری نوعی موازنه قدرت حمایت می‌کردند. تجربه میلسوی نشان داد که بریتانیا با ورود امریکا به بازار ایران مخالف است. گرچه رضاشاه از آلمان به‌عنوان نیروی سوم استفاده کرد، به‌نظر می‌رسد که اعطای امتیازات به آلمان با موافقت پنهانی بریتانیا بوده است، زیرا در دوره قبل از قدرت‌گیری هیتلر، انگلیس کوشش می‌کرد موجبات احیای اقتصاد آلمان را فراهم کند. با روی کار آمدن هیتلر، این کشور تلاش کرد او را از دست زدن به یک جنگ جهانی دیگر برحذر دارد، زیرا جنگ جهانی اول بیش از هر کشور غربی به انگلیس زیان وارد کرد.

بنابراین با توجه به اوضاع نامساعد داخلی، تحول نظام بین‌المللی پس از جنگ جهانی اول، ظهور قدرتهای جدید مثل امریکا و الزام حرکت نظامهای سیاسی خاورمیانه به سوی مدرنیسم (با توجه به درآمدهای حاصل از فروش نفت) تغییر در نظام سیاسی ایران یک الزام بود. به‌این‌ترتیب رضاخان برآیند یک فرایند تاریخی بود نه محصول اراده پولادین خود. اگر اراده او تنها عامل قدرت‌گیری او بود، باید همین اراده، سلطنت او را در زمان اشغال ایران (شهریور ۱۳۲۰) حفظ می‌کرد.

ویژگی عمده پهلوی اول، حس عمیق میلیتاریستی او بود. وی طی دوره بیست‌ساله وزارت، صدارت و سلطنت خود بر تقویت ارتش و اشاعه اندیشه میلیتاریستی اصرار می‌ورزید. شاه معتقد بود دولت مطلقه مدرن صرفاً با تاسیس دولت متمرکز و مقتدر تحقق می‌یابد و عملی‌شدن این هدف فقط در گرو نظامی کردن دولت و جامعه است. از سوی دیگر دستیابی به یکپارچگی و وحدت ملی به تاسیس ارتش ملی و قدرتمندی وابسته است که بتواند حکام محلی را حذف کند.

از سوی دیگر، بیشترین هدف رضاخان از احیای ناسیونالیسم ایرانی با تکیه بر باستان‌گرایی عبارت بود از ایجاد یک هویت ملی مدرن و سپس قرار دادن حس ملیت‌خواهی به جای علائق دینی. رضاخان برای جلوگیری از نفوذ روحانیت در حوزه مسائل عمومی تلاش کرد با رواج زبان و ادبیات فارسی و ارج‌نهادن به شاهنامه و برگزاری هزاره فردوسی، نامگذاریهای شاهنامه‌ای، تاسیس فرهنگستان برای تصفیه زبان فارسی از واژه‌های عربی، تاسیس دانشگاه تهران و مدرنیزاسیون زندگی اجتماعی، گفت‌وگوهای ملی را جانشین گفت‌وگوهای دینی کند. این در حالی بود که قبل از سلطنت، بارها مراتب چاکری خود را نسبت به علما اعلام کرده بود، به‌ویژه زمانی که علمای شیعه، با تحریک انگلیس، از عراق به ایران تبعید شدند. سیاست سکولاریستی اعلام‌نشده و رفتارهای ضد مذهبی او، که نهایتاً به کشف حجاب منجر شد، بزرگ‌ترین اشتباهی بود که



شوروی را کسب، و این حزب در رسیدن او به پادشاهی مساعدت فراوان کرد. لنین تصور می‌کرد دولت مطلقه مدرن رضاشاه به عصر اشرافیت زمینداری در ایران پایان خواهد داد و در نتیجه مهاجرت روستاییان، گسترش شهرنشینی و توسعه صنایع و رشد طبقه بورژوازی (به گفته و اعتقاد مارکسیست‌ها)، طبقه کارگر صنعتی نیز به وجود خواهد آمد و تعارض کارگر و سرمایه‌دار به سرعت زمینه استقرار نظام سوسیالیستی را فراهم خواهد نمود. رضاخان پس از کودتا با روتشتاین، اولین وزیرمختار شوروی و وابسته نظامی بلشویک‌ها در تهران، ملاقات‌های مستقیم، ولی پنهانی و مکرر، انجام داد که حتی از چشم نورمن، سفیر انگلیس، نیز دورمانده بود. اما دیدگاه امریکا در مورد روی کار آمدن رضاخان این بود که با تغییر نظام سیاسی، قطعاً ساختارهای اجتماعی و طبقاتی نیز جایجا خواهد شد و کانونهای قدرت سنتی طرفدار بریتانیا، از جمله اشراف، ایلات و بازار، قدرت خود را

در سالهای بعد از جنگ جهانی اول، ایران هنوز تحت سلطه نظام بین‌الملل و به‌ویژه زیر نفوذ بریتانیا بود و اگر این کشور در اجرای کودتا مداخله کرد، به این جهت بود که ابتدا بستر تحول‌پذیری داخلی فراهم گشت و سپس قدرت خارجی با درک آن مداخله خود را آغاز نمود.

قدرت‌گیری رضاشاه در ایران صرف‌نظر از مهیابودن زمینه داخلی، محصول توافق بین‌المللی نیز بود: انگلیس به این باور رسید که اداره و ادامه حکومت ضعیف و سنتی قاجار پاسخگوی انتظارات عصر مدرنیسم نیست. زیرا جهانی‌شدن سرمایه‌داری می‌طلبد که نظام سیاسی و ساختارهای اجتماعی شکل مدرن پیدا کند. برای پشت سر گذاشتن وضعیت سنتی جامعه و ورود به عصر مدرنیسم نیاز به یک قدرت نظامی بود، زیرا فقط یک قدرت نظامی می‌توانست دولت مطلقه مدرن را محقق سازد. انگلیس ظاهراً از گسترش کمونیسم روسی در ایران نگران بود، زیرا گسترش و

وی در جامعه‌ای عمیقاً دینی اعمال کرد و این اقدام نفرت عمومی را نسبت به او برانگیخت.

از این مقدمه کوتاه می‌توان نتیجه گرفت که دلایل گرایش رضاشاه به نظامی‌گری یکی تربیت خانوادگی او بود، زیرا اکثر اعضای خانواده‌اش در عصر قاجار به مشاغل پایین نظامی اشتغال داشتند این میراث در او به روحی‌های افراطی تبدیل شد. دیگر اینکه شرایط کشور و اوضاع بین‌المللی در آن زمان زمینه را برای اندیشه‌های میلیتاریستی شاه فراهم کرد. اما وی در اعمال سیاست نظامی‌گری خود جانب افراط را گرفت و همین تندروی زمینه بیگانگی مردم را از قدرت به بار آورد و در نتیجه اشغال کشور به دست متفقین در جنگ جهانی دوم، دستگاه نظامی او مفتضحانه سقوط کرد.

### پیشینه تاریخی ارتش

نخستین اشکال ارتش در جوامع کشاورزی پیدا شد که با جوامع پیرامونی خود به منازعه برخاستند. در اواخر قرون وسطی با پیدایش دولتهای مطلقه پادشاهان و تولید سلاحهای جدید، ارتش شکلی نوین پیدا کرد. استاندارد کردن لباس و تجهیزات، سلسله‌مراتب فرماندهی و نشانهای خاصی در آن دوران پدید آمد. در گذشته قدرت نظامی اصولاً در انحصار حکومتها برای دفاع از کشور در مقابل تجاوزات خارجی و شورشها و خرابکاریهای داخلی بوده است.

همه امپراتوریهای عصر باستان دارای سازمانهای نظامی مشخصی بودند. در آن ادوار، ارتش به اشراف زمیندار وابسته بود. نخستین هسته نظامی در امپراتوری روم «فالانژها»<sup>۱</sup> یا «فالانکسها» بودند. این گروه نظامی شامل هشت‌هزار سرباز پیاده‌نظام بود که به دسته‌های صد نفری تقسیم می‌شدند. افرادی که جلوی سپاه حرکت می‌کردند از تجهیزاتی مثل زره برخوردار بودند و افرادی که در عقب سپاه حرکت می‌کردند، سلاحهای مختصرتری داشتند. سپس «لژیونها»<sup>۲</sup> جانشین فالانژها شدند. هر لژیون شامل سه‌هزار و شصت نیرو بود که به دسته‌های صدویست‌نفری تقسیم می‌شدند.

در جمهوری روم، برای نخستین‌بار در جهان، خدمت وظیفه عمومی برای مردان شهرنشین اجباری شد. از این دوره انضباط و قوانین سختگیرانه‌ای برای نظامیان در نظر گرفتند. حتی برای سربازان فراری از جبهه جنگ حکم سنگسار اجرا می‌شد. شهروندان مجبور بودند از شانزده‌سالگی تا شصت‌سالگی فنون نظامی را فراگیرند و آماده اعزام به جنگ به‌عنوان سرباز احتیاط باشند. هیچ شهروندی حق نداشت به مقام سیاسی برسد مگر اینکه ده سال خدمت سربازی انجام داده باشد. بنابراین وظایف نظامی با مسئولیت‌پذیری سیاسی درهم آمیخته بود.

معمولاً دولتها، برای فرار از بحرانها و نارساییهای داخلی، کوشش می‌کنند در پشت مرزهای خود، جنگی به راه اندازند که موجب شود توجه مردم از مشکلات داخلی به درگیریهای خارجی معطوف گردد. دولتها

در پناه جنگ خارجی فرصت پیدا می‌کنند مخالفان داخلی خود را سرکوب، و کانونهای تهدید را خاموش سازند، و سطح انتظارات و انتقادات مردم را از دولت زیر پوشش جنگ خارجی کاهش دهند.<sup>۳</sup>

رومی‌ها، ناپلئون، بیسمارک، هیتلر و موسولینی از همین روش استفاده کردند. رضاخان در پرونده بیست‌ساله خود جنگ خارجی نداشت، اما گسترش روحیه نظامی در جامعه، گماردن نظامیان بر مناصب سیاسی و اجتماعی، و تقویت روزافزون ارتش را به منظور سرکوب کردن هر نوع مخالفت انجام می‌داد.

در اروپا تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه ارتشهای غیردائمی معمولاً از نیروهای مزدور تشکیل شده بود. بهترین نیروهای مزدور شوالیه‌های سوئسی و ژرمنی در انگلیس و فرانسه بودند. ماکیاول در رساله «شاهزاده» برای نخستین‌بار ضمن هشدار به شاهزاده مدیچی از اینکه سپاهیان مرکب از نیروهای مزدور بودند انتقاد کرد، زیرا معتقد بود که چون این سربازان برای پول می‌جنگند، هرگاه جانشان به‌خطر افتد، دست به فرار می‌زنند. وی شاهزاده را تشویق کرد یک ارتش ملی مرکب از جوانان وطن‌پرست فلورانس تاسیس کند که برای حفظ وطن و ناموس خود تا پای جان با متجاوز می‌جنگند و هیچ‌گاه برای دریافت پول به وطن و پادشاه خود خیانت نمی‌کنند. ماکیاول ارتش ملی را ایجاد کرد و خود فرماندهی آن را به عهده گرفت.<sup>۴</sup> اما تا انقلاب فرانسه این موضوع شکل همگانی پیدا نکرد.

ژرمن‌ها، پس از سرنگون کردن امپراتوری روم، به جای پرداخت مواجب، به نیروهای نظامی خود زمین واگذار کردند. تا قرن نهم، اعطای زمین و امتیاز بهره‌گیری از آن به فرماندهان نظامی فقط به شرط شرکت در جنگ بود و این واگذاری فقط در زمان حیات جنگجو اعتبار داشت، اما به دلیل اعتراض فرماندهان، پادشاه طی صورت فرمانی واگذاری زمین به فرماندهان را دائمی و موروثی کرد. به این ترتیب نظام فتودالیسم به صورت نهادی قدرتمند پدیدار شد و فتودالها بعداً قدرتی معارض علیه پادشاهان ژرمن شدند.

نظام فتودالیسم ترکیبی از قدرت نظامی (شوالیه‌ها) و قدرت اقتصادی (اشراف زمیندار) بود. اشرافیت نظامی ابتدا مسئول دفاع از روستاها (بورگ‌ها - مارش‌ها) و از قرن یازدهم به بعد مسئول دفاع از شهرهای کوچک شدند.

با شروع قرون جدید، دولتهای مطلقه و طبقه بورژوازی، که حامی دولت برای تضعیف کلیسا و فتودالها بودند، ظاهر شدند. با کمک مالی این طبقه نیروهای متحدالشکل نظامی از بین نیروهای شهری، جای شوالیه‌ها را گرفتند. از قرن شانزدهم با تولید سلاحهای آتشین، ارتش دولتهای مطلقه سلطنتی شکل و قوت تازه‌ای یافت. نخستین ارتش اروپایی با استانداردهای نوین و تجهیزات مدرن، در پادشاهی پروس و در قرن هفدهم، به فرمان فردریک دوم تاسیس شد و به ارتش «پارتیمونیال» شهرت پیدا کرد که در واقع فداییان امپراتور بودند.

با تأسیس ارتشهای نوین، خرید و فروش مناصب نظامی نیز رایج شد و همین امر موجب گردید تا شمار افسران، بی‌رویه افزایش یابد. از جمله ارتش فرانسه در سال ۱۷۸۷ (دو سال قبل از انقلاب) ۳۶ هزار افسر داشت که از آن رقم فقط سیزده هزار نفر عملاً در ارتش خدمت می‌کردند. در زمان لویی چهاردهم فرانسه به‌عنوان بزرگ‌ترین و قدرتمندترین کشور اروپا صاحب ارتش چهارصد هزار نفری بود، درحالی‌که حدوداً ۲۳ میلیون جمعیت داشت.

در انگلستان در همان دوران، قشر نظامی کوچک‌تری وجود داشت که زیر نظر پارلمان بود. در این کشور نیز سنت خرید و فروش مشاغل نظامی تا سال تأسیس امپراتوری آلمان به دست بیسمارک (۱۸۷۱ م.) ادامه داشت. از این سال، بریتانیا به منظور مقابله احتمالی با ارتش نوین بیسمارک به تأسیس ارتش منضبط با تجهیزات نوین دست زد.

ارتش مدرن، دائمی، حرفه‌ای و ملی، به معنای امروزی، با برقراری نظام وظیفه اجباری از قرن نوزدهم پیدا شد، زیرا عده‌ای از صاحب‌نظران، جنگ سالیهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱ میان ارتشهای فرانسه و آلمان را جنگ ارتشهای ملی می‌دانند که به تأسیس امپراتوری میلیتاریستی آلمان منجر شد، درحالی‌که احتمالاً تأسیس ارتش ملی به جنگهای استقلال طلبانه امریکا در سالهای ۱۷۷۵ تا ۱۷۸۳ و به جنگهای انقلابی ناپلئون بازمی‌گردد. اما آنچه قطعی است در فرانسه در سال ۱۷۹۳، با وضع قانون نظام وظیفه عمومی، ارتش ملی تکوین یافت.<sup>۵</sup>

در فرانسه و طی سالیهای انقلاب، که امپراتوری اتریش، به حمایت از لویی شانزدهم، مردم فرانسه را به حمله نظامی تهدید کرد، لازار کارنوت (Lazare Carnot)، یکی از انقلابیون، ارتش ملی را با علائق شدید ناسیونالیستی تأسیس نمود. تصویب قانون نظام وظیفه عمومی ارتباط میان ارتش و ملت را تقویت کرد. این روشی بود که رضاخان در سالیهای اول سلطنت از آن استفاده کرد. در سال ۱۳۰۴ نخستین هیات نظامی ایران برای فراگیری فنون نوین نظامی عازم فرانسه شد.

در ایران نطفه نخستین ارتش دائمی و سازمان‌یافته را داریوش اول و تحت نام گارد جاویدان ایجاد کرد. تعداد افسران گارد ده‌هزار نفر بود که وظیفه اصلی آن محافظت از داریوش‌شاه، کاخهای سلطنتی و شرکت در مراسم رسمی بود. این تعداد همیشه ثابت بود؛ یعنی در صورت کشته شدن یک افسر بلافاصله افسر دیگری به جای او قرار می‌گرفت و به همین دلیل عنوان جاویدان گرفته بود.

در عصر ساسانیان، آرتشتاران به‌عنوان یک طبقه اجتماعی صاحب امتیاز که فرماندهان آن از میان شاهزادگان انتخاب می‌شدند از اهمیت بالایی برخوردار بود. فرمانده آرتشتاران «سپهسالار» یا «ایران‌سپهبد» نامیده می‌شد. فرماندهان نظامی به جای مستمری، املاک و وسیعی از شاهنشاه دریافت می‌کردند که موروثی بود.<sup>۶</sup> نسب فرماندهان به هفت

**قدرت‌گیری رضاشاه در ایران صرف‌نظر از مهیا بودن زمینه داخلی، محصول توافق بین‌المللی نیز بود: انگلیس به این باور رسید که اداره و ادامه حکومت ضعیف و سنتی قاجار پاسخگوی انتظارات عصر مدرنیسم نیست. زیرا جهانی شدن سرمایه‌داری می‌طلبد که نظام سیاسی و ساختارهای اجتماعی شکل مدرن پیدا کند. برای پشت سر گذاشتن وضعیت سنتی جامعه و ورود به عصر مدرنیسم نیاز به یک قدرت نظامی بود، زیرا فقط یک قدرت نظامی می‌توانست دولت مطلقه مدرن را محقق سازد.**

**انگلیس ظاهراً از گسترش کمونیسم روسی در ایران نگران بود، زیرا گسترش و عمق تضاد طبقاتی و فقر توده‌ها زمینه مناسبی برای پذیرش کمونیسم فراهم کرده بود**

خانواده درجه اول می‌رسید که بیشتر پارتی یا «پهلوی» بودند (پهلوی نیز از همین کلمه گرفته شده است).

در همین دوره، شاپور دوم معروف به شاپور ذوالاکتاف، برای نخستین‌بار، کشتی‌های جنگی کوچکی در خلیج فارس برای سرکوب کردن اعراب بحرین به آب انداخت. در دوره ساسانیان به دلیل جنگ‌های پی‌درپی و طولانی با امپراتوری روم، هونها و اعراب، ارتش از اهمیت بسیاری برخوردار بود و مستقیماً زیر نظر شاه اداره می‌شد.

بعد از اسلام ارتش به‌عنوان جُندالله جایگاه رفیعی پیدا کرد، درحالی‌که اغلب نیروهای نظامی، ریشه ایلیاتی داشتند. به همین دلیل، ارتش دائمی نبود، بلکه هنگام جنگ، هر ایالتی به نسبت جمعیت و وسعت خود نیروی نظامی با تسلیحات سنتی به پایتخت اعزام می‌کرد.

در دوره آق‌قویونلوها و در زمان اوزون حسن نخستین قرارداد خرید اسلحه میان ایران و جمهوری ونیز امضا شد. محموله نظامی که با چند کشتی جنگی و تحت حمایت دوپست تفتنجگی از ونیز به سوی ایران حمل می‌شد، شامل شش توپ بزرگ، ششصد تپانچه و مقدار زیادی تفنگ و مهمات بود. این محموله فقط تا قبرس آورده شد، زیرا در این جزیره با نیروی دریایی عثمانی روبرو گردید و احتمالاً ناچار شد به ونیز بازگردد.<sup>۸</sup>

در دوره شاه‌عباس صفوی، برای نخستین‌بار یک هیأت نظامی انگلیسی با مقداری سلاح و تعدادی کارشناس، زیر نظر برادران شری، به منظور آموزش افراد و نیروهای نظامی ایران وارد اصفهان شد. آمدن این هیأت تأثیر بسیاری در پیروزی شاه‌عباس بر عثمانی داشت. منتها این هیأت براساس امضای قرارداد نظامی میان انگلیس و ایران به اصفهان نیامد.

پس از شکست ایران از روسیه طی دو جنگی که به دو عهدنامه مرارت‌بار گلستان و ترکمنچای منتهی شد، عباس میرزا ولیعهد، نخستین صاحب‌منصب حکومتی بود که به ضعف و ناتوانی و علل شکست ارتش ایران در مقابل روسیه پی برد. البته این ولیعهد بیشتر تلاش کرد که ایران از پیشرفتهای نظامی اروپا برخوردار شود. عباس میرزا برای آموزش نیروهای نظامی ایران به سبک اروپایی عده‌ای از مریبان و مستشاران نظامی فرانسه و انگلیس را به تبریز دعوت کرد. وی حتی نامه‌ای به پرنس مترنیخ (Prince Metternich) صدراعظم معروف اتریش، نوشت و از او اسلحه تقاضا کرد.

قبل از این اقدامات و هنگام شروع جنگ‌های ایران و روس، فتحعلی‌شاه ابتدا توسط نمایندگان انگلیس در بغداد برای جلب کمک این دولت به آنان متوسل شد و این زمانی بود که نمایندگان از جانب ناپلئون به ایران آمده و به شاه انعقاد قرارداد علیه روسیه را پیشنهاد کرده بودند. ناپلئون که در اروپا حریف بریتانیا نشده بود، تصمیم گرفت از طریق ایران و افغانستان به هند حمله کند. وی دو سفیر، به‌نامهای ژوبر (Joubert) و رومیو (Remieu)، در اکتبر ۱۸۰۵ همراه نامه‌ای به

تهران فرستاد. بالاخره میان ایران و فرانسه در شهر «فین‌کنشتاین» (Finkenstein) واقع در لهستان قراردادی امضا شد (م. ۱۸۰۷). که مهم‌ترین فصل آن اصلاح و تقویت ارتش ایران به دست مهندسان و مستشاران فرانسوی بود. همچنین فرانسه ضمن فروش تعدادی توپ و تفنگ به ایران تعهد کرد دو کارخانه توپ‌ریزی در تهران و اصفهان و یک کارخانه اسلحه‌سازی در تبریز بسازد. البته این تعهدات و قراردادهای به دلیل برقراری دوستی میان ناپلئون و الکساندر اول طی پیمان «تیلسیت» (Tilsit) از بین رفت و ژنرال گاردان، که فرمانده مستشاران فرانسوی بود، خاک ایران را ترک کرد.

در زمان ناصرالدین‌شاه، ابتدا امیرکبیر با تأسیس دارالفنون یک رشته تحصیلی تحت عنوان مهندسی نظامی تأسیس نمود، و از کارشناسان نظامی اروپایی برای تدریس دعوت کرد. بعد از مرگ امیرکبیر و در پی سفرهای اروپایی شاه نیز سیاست آموزش نظامیان ایران تحت نظر مریبان اروپایی به منظور مدرنیزاسیون استانداردهای ارتش و تسلیحات نظامی ادامه یافت.

ناصرالدین‌شاه در دومین سفر خود به اروپا (۱۲۹۵ ق.) قرارداد چهارده‌ساله‌ای برای نوسازی ارتش خود با تزار امضا کرد، زیرا در روسیه تحت‌تأثیر نمایش قدرت و انضباط نیروهای نظامی و گارد سلطنتی تزار قرار گرفت و طی امضای قراردادی، نیروی قزاق در ایران و زیر نظر افسران روسیه تأسیس شد که نخستین ارتش دائمی و منظم ایران در حجم محدود بود. همین قزاق‌خانه بود که در آستانه کودتای رضاخان مشکل بزرگی برای نظامیان انگلیس به‌وجود آورد. زیرا احمد شاه و مشیرالدوله صدراعظم با انحلال قزاقخانه و اخراج استاروسلسکی، فرمانده آن، و تعیین فرد دیگری به جای او مخالف بودند.<sup>۹</sup> آنها می‌دانستند که غرض از برکناری فرمانده قزاق، واگذاری فرماندهی به رضاخان برای اجرای کودتاست.

### سیر تاریخی شکل‌گیری دیویزیون قزاق

در سال ۱۲۹۵ ناصرالدین‌شاه به دومین سفر اروپایی رفت. در سن‌پترزبورگ از رژه نیروهای روسیه سان دید و تحت‌تأثیر انضباط این نیرو تصمیم گرفت تشکیلاتی مشابه آن در ایران راه‌اندازی کند.<sup>۱۰</sup> در سال ۱۲۹۶ کلنل دومانتویچ در راس یک هیأت نظامی و یک‌هزار قبضه تفنگ و دو توپ صحرایی، که اهدایی تزار بود، به ایران وارد شد. کلنل سه فوج قزاق تشکیل داد که هر فوج شامل ششصد نیرو بود. در این میان، یک سرهنگ، سه سروان، یک نایب و ده گروهیان صاحب‌منصبان روسی بودند. واحدهای قزاق در تبریز، رشت، اصفهان، مشهد و بارفروش تأسیس شد.

در سال ۱۲۹۹ م. چارکوفسکی به جای دومانتویچ منصوب شد و واحدهای قزاق را گسترش داد. در سال ۱۳۲۲ م. چرنوزویوف گردان پیاده قزاق را با نام «باتالیون» تأسیس کرد. سپس هنگ مختلط به نام «آتریاد» ایجاد گشت و در سال ۱۹۱۶ بریگاد قزاق به

دیویزیون تبدیل شد که فرماندهی آن را بارون مایدل به عهده داشت. پس از انقلاب ۱۹۱۷ م. روسیه، ابتدا کلزره و بعد استاروسلسکی فرماندهی دیویزیون را به عهده گرفتند. دوره فرماندهی استاروسلسکی آخرین دوره تسلط روسها بر قزاقخانه ایران بود که از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ به درازا کشید.<sup>۱۲</sup>

در آستانه جنگ جهانی اول بخشی از قشون ایران را همین قزاقها تشکیل می دادند. قزاقها با ژاندارمری، که زیر نظر افسران سوئدی بود ولی افسران انگلیسی نیز در اداره آن مداخله می نمودند، رقابت می کردند.<sup>۱۳</sup> نیروی ژاندارمری در دوره مجلس دوم سازماندهی شد و شامل هفت هزار ژاندارم و حدود دویست افسر بود. ژاندارمهای سوئدی در طی جنگ جهانی اول تمایلات آلمانی داشتند و به همین دلیل با تحریک روس و انگلیس تعداد آنان کاهش یافت، اما در دوره نخست وزیری سردار سپه بار دیگر افسران سوئدی به ایران بازگشتند.

### کودتا به جای قرارداد ۱۹۱۹

رضاخان در جشن بزرگداشت سوم اسفند، در تعلقی که بین افسران برگزار کرد، انگیزه خود را از کودتا و تاسیس قشون جدید بدین گونه بیان نمود: «من نظر به عادت نظامی خود هرگز مایل نیستم خدماتی را که برحسب وظیفه مقدس سربازی انجام می دهم، هر قدر مهم و به حال مملکت مفید باشد، به زبان آورده و برخلاف عادت جاریه، آنها را در انتظار جلوه گر سازم.»<sup>۱۴</sup> «بالجمله سوم حوت (شب کودتا) که امشب به پاس احترام آن در اینجا جمع شده ایم، درواقع مبدأ تاریخ حیات جدید قشون فعلی می باشد. استخلاص قشون از دست خارجیان و استقلال بخشیدن به آن، که به منزله روح مملکت است، عبارت از فلسفه نهضت سوم حوت ۱۲۹۹، و امال دیرینه ما بود که فقط با توکل به خدا و اعتماد به نفس در آن دل شب با عده ای قلیل قزاق به مرکز وارد و این تصمیم قطعی را به موقع اجرا گذاشتیم.»<sup>۱۵</sup>

پس از وقوع انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ به لحاظ خلأ قدرت ناشی از روسیه، انگلیس یکه تاز میدان سیاست ایران شد و بحث و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ میان بریتانیا و نخست وزیر وقت حسن وثوق الدوله عملی شد. این قرارداد نه تنها در ایران بلکه در سطح بین المللی مورد انتقاد شدید قرار گرفت و مجلس از تصویب آن خودداری کرد. وثوق الدوله، با حبس و تبعید مخالفان، فرستادن احمدشاه به اروپا و توقیف برخی از روزنامه ها، تلاش کرد آن را تصویب کند، ولی موفق نشد. لذا انگلیس به فکر راه حل دیگر افتاد و آن کودتا بود.

در این زمان سردار استاروسلسکی، رئیس کل قزاقخانه ایران، با دسیسه انگلیس از ایران اخراج شد. عزل او به اصرار انگلیس انجام شد و با مساله قرارداد ۱۹۱۹ ارتباط داشت. سپس برای تزلزل حکومت سپهدار (فتح الله اکبر، ملقب به سردار منصور سپهدار اعظم دشتی که چون گیلانی بود به ریاست وزرایی انتخاب شد تا جنبش گیلان را سرکوب کند،

ولی موفق نشد) به همه اتباع انگلیس دستور داده شد خاک ایران را ترک کنند. بانک شاهنشاهی نیز اعلام کرد به زودی هرگونه مبادله با پول ایرانی متوقف می شود و با این شیوه به طور ساختگی ارزش اسکناس را پایین آوردند.

بنابه پیشنهاد ژنرال آیرونساید (Sir Edmond Ironside) فرمانده سپاهیان انگلیس در ایران، رضاخان فرمانده قزاقخانه شد در آستانه کودتا و تصرف تهران، سفارت انگلیس با ژاندارمری و شهرپایی و سایر گروههای مسلح تماس گرفت تا در مقابل کودتاچیان و تصرف تهران مقاومت نکنند حتی ضامن توپهای پادگانه های تهران بسته شد نورمان، سفیر انگلیس در ایران، ضمن ملاقات با احمدشاه و ملن خبر کودتا به او، ضرورت آن را برای تامین امنیت ایران یادآور شد.<sup>۱۶</sup>

### آمدن آیرونساید به ایران برای تهیه مقدمات کودتا

در ماههای قبل از کودتا، انگلیس در ایران نسبت به دو موضوع نگران بود: یکی پیشروی نظامی شوروی در شمال ایران و دیگری قدرتمند شدن جنبش جنگلی ها و حرکت آنان به سوی تهران برای به دست گرفتن قدرت مرکزی. این در حالی بود که انگلیس به تازگی نوعی خودمختاری به هندوستان داده و نگران از دست رفتن این مستعمره ارزشمند نیز بود. از سوی دیگر وزارت دفاع انگلیس بعد از جنگ شدیداً تحت فشار بود تا نیروهای خود را از ایران، به ویژه از مناطق شمالی، خارج کند. برای اینکه این تصمیم عملی شود می بایست یک قدرت نظامی داخلی در ایران بر سرکار می آمد که با هزینه ایران و با نیروهای ایرانی امنیت کشور را زیر نظر سفارت و مستشاران انگلیس برقرار می کرد.

نهایتاً تصمیم گرفته شد که نیروهای انگلیس فقط مناطق نفتی خوزستان را نگهداری کنند و برای خروج نیروهای بریتانیا از سایر مناطق ایران، آیرونساید را به ایران اعزام نمایند تا جای هیو بتمین چمپین (Hio Bithman Chempin) را بگیرد. آیرونساید متخصص خارج کردن نیروهای انگلیسی از میدان جنگ بود و در این خصوص تجربیاتی در روسیه و آسیای صغیر نیز داشت.

آیرونساید فرستاده وزارت دفاع بود. در این زمان، وزارت دفاع، که متصدی آن چرچیل بود، با وزارت خارجه، که مسئولیت آن را لرد کرزن به عهده داشت، اختلاف نظر پیدا کرد. زیرا کرزن راضی نبود نیروهای انگلیسی از شمال ایران خارج شوند و هنوز هم از قرارداد ۱۹۱۹ دفاع می کرد که در این صورت انگلیس باز هم در ایران تعهداتی برای خود به بار می آورد و مجبور بود هزینه نگهداری سربازانشان را در ایران پرداخت کند، درحالی که پارلمان بریتانیا زیر بار تصویب این اعتبارات نمی رفت. لرد کرزن شدیداً نسبت به حمله شوروی به ایران و شیوع اندیشه سوسیالیستی در شمال آن و سپس سراسر کشور نگران بود. در صورتی که وزارت جنگ، با اطلاعاتی که از داخل شوروی به دست آورده بود، اطمینان داشت که بلشویکها توان نظامی برای حمله به ایران را ندارند. به این ترتیب چرچیل با

ادامه قرارداد ۱۹۱۹ مخالف بود.<sup>۱۷</sup>

اما آنچه در این زمان اهمیت داشت، این بود که احمدشاه، که هم خبر کودتا را شنیده بود و هم میلی به ادامه سلطنت نداشت، تصمیم گرفت به اروپا سفر کند. ولی نه پولی برای هزینه سفر داشت و نه می توانست موافقت نورمن، سفیر انگلیس، را به دست می آورد. نورمن به شاه اجازه نمی داد سفر کند، زیرا غیبت شاه موجب می شد تا برنامه کودتا به هم بخورد، زیرا وجود او در ایران می توانست برنامه کودتا را با موفقیت به اجرا در آورد. از طرف دیگر نبود شاه ممکن بود باعث شود شورش و انقلاب در ایران به وجود آید و این انقلاب قطعاً به نفع بلشویکها بود. درواقع انگلیس بی میل نبود مردم را از مداخله و انقلاب احتمالی شوروی در ایران نگران کند. برای واتمود کردن این نگرانی اعلام کرد کارکنان سفارت و کنسولگریهای انگلیس در ایران خاک این کشور را ترک کنند. از سوی دیگر نورمن شاه را از حرکت جنگلی ها به سوی تهران نیز نگران کرده بود. ضمناً مطبوعات تهران و در رأس آنها روزنامه رعد، که سیدضیاء طباطبایی مدیر آن بود، خطر گسترش بلشویک را در جهان به مخاطبان خود یادآور می شدند.<sup>۱۸</sup>

عزل استاروسلسکی تقریباً همزمان بود با استعفای مشیرالدوله پیرنیا، نخست وزیر، و روی کار آمدن سپهدار اکبر و بسترسازی کودتا. سپهدار رشتی، که اینک به مقام ریاست وزرایی رسیده بود، دو سال قبل، در کابینه وثوق الدوله وزیر جنگ بود (۱۲۹۷). وی از طریق سیدضیاء و نورمن کاملاً از موضوع کودتا باخبر بود.<sup>۱۹</sup> در این اوضاع آیرونساید به دنبال مرد مقتدر و نظامی مورد نظر خود بود که نقشه کودتا را اجرا کند. ابتدا به سراغ سرلشکر عبدالله خان امیرطهماسبی رفت که درجه اش از رضاخان سرتیپ بالاتر بود. اما او پیشنهاد کودتا را نپذیرفت و این قرعه به نام میرپنج افتاد. آیرونساید در ملاقات با احمدشاه از او خواست رضاخان را به فرماندهی کل قوا منصوب کند. شاه در لحظات اولیه سکوت کرد، ولی سپس به دنبال تهدید آیرونساید این پیشنهاد را پذیرفت، البته به شرطی که انگلیس مقدمات سفر او را به اروپا فراهم آورد. آیرونساید از تهران به قزوین، و سپس به بغداد رفت و هرگز به ایران بازنگشت، درحالی که زمینه سازی کودتا را به کمیته زرگنده به رهبری سیدضیاء واگذار کرده بود.<sup>۲۰</sup>

### گرایشهای میلیتاریستی پهلوی اول

میلیتاریسم عبارت است از اعتقاد به اینکه جنگ، و همیشه آماده بودن برای جنگ مهم ترین وظیفه ذاتی یک ملت و عالی ترین شکل خدمات عامه است. میلیتاریسم همچنین به تسلط نظامیان بر همه شئون کشور نیز اطلاق می شود.

میلیتاریستها برای خدمات نظامی مرتبه ای بالا قائل اند و جرأت و جسارت شخصی، وفاداری به مافوق، مقاومت بدنی و انضباط شدید را از خصایص والا قلمداد می کنند و از خدمات و آداب و فضائل

نظامی تجلیل به عمل می‌آورد.

افلاطون، فیلسوف شهیر یونانی، نیز اعتقاد داشت برای ایجاد امنیت در جامعه و مهار ستیزه‌جویان، جنگاورانی لازم است، خصوصیات آنان را این‌گونه بیان می‌کرد: «سپاهیان گذشته از وظایف سپاهی‌گری، کار کشورداری را نیز باید بر عهده بگیرند و چون مسئولیتی خطیر بر دوش دارند، هم باید به حکم فطرت و هم به یمن تربیت، توانایی ایفای این وظایف را داشته باشند. مردی که قرار است منصب پاسداری جامعه را به عهده بگیرد، باید از حیث قوای فطری، خواص بدنی، قدرت، سرعت، غریزه، تیزبینی از اقران و همگنان برتر و دارای روحیه‌ای بشاش و مقتدر باشد و در مواجهه با دشمنان، بی‌باکی و تصمیم از خود نشان دهد»<sup>۳۱</sup>

به بیان دیگر، به‌طور مختصر میلیتاریسم به معنی نظارت وسیع و گسترده ارتش بر کلیه شئون اجتماعی است و به درآمدن تمام جامعه به خدمت ارتش نیز گفته می‌شود. در دوره پهلوی اول دقیقاً نظامیان نزدیک به شاه مشاغل بالای جامعه، به‌ویژه مناصب مربوط به حیطه قوه مجریه، را دارا بودند و بخش وسیعی از درآمد ملی صرف نوسازی و تجهیز ارتش می‌شد. رضاشاه در ساعت هفت صبح، که در دفتر کارش حاضر می‌شد، اول رئیس شهربانی کل کشور را به حضور می‌طلبید تا از آخرین حوادث شهرها اطلاع حاصل کند و سپس رئیس ستاد ارتش شرفیاب می‌شد و اخبار کل ارتش و اطلاعات مربوط به امنیت مرزها و حتی پادگانهای سراسر کشور را به عرض می‌رساند. این امر نشان‌دهنده علاقه شاه به مسائل امنیتی - نظامی بود.

محمدرضا پهلوی در کتاب ماموریت برای وطنم در اهمیت دادن پدرش به سازمان ارتش بیش از سایر نهادها مملکتی می‌نویسد: «... پدرم با تمام قوا به اصلاحات داخلی ایران پرداخت. اولین تصمیم او، که از دیرباز مورد علاقه و آرزوی او بود، این بود که قسمتهای پراکنده و از هم‌گسیخته ایران را بار دیگر به صورت واحد کاملی درآورد و برای انجام این منظور به ارتش نیرومندی احتیاج داشت. از همان روزی که وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا به او محول گردید، شروع کرد که بریگاد قزاق، پلیس جنوب، ژاندارمری و سایر عناصر نظامی و انتظامی را با یکدیگر پیوسته و ارتش واحدی از مجموع نیروهای ایران تشکیل دهد. ترتیب غذا، لباس و حقوق سربازان و مدرن کردن تعلیمات نظامی و خرید تجهیزات و ساخت کارخانجات اسلحه‌سازی را مورد توجه خاص قرار داد و در بالا بردن روحیه آنان که از خدمت به کشور و ایرانی بودن خود سرافرازی داشته باشند، مساعی جمیله به کار برد.»<sup>۳۲</sup>

ارتش ایران در سال ۱۳۰۴ از پنج لشکر اصلی و یک هنگ مستقل و سازمان مامور حراست طرق و شوارع برای سرکوب نمودن راهزنان مسلح ترکیب شده بود. کمی بعد یک نیروی دریایی و هوایی کوچک نیز به آن اضافه شد. در سال ۱۳۰۵ قانون نظام‌وظیفه عمومی به

تصویب مجلس شورای ملی رسید و در سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۵ اصلاحاتی در این قانون به عمل آمد. مدرسه نظام و دانشکده افسری نیز تاسیس شد و تعدادی از نیروهای جوان ارتش برای آموختن فنون جدید نظامی به دانشگاه نظامی «سن‌سیر» فرانسه اعزام شدند. همچنین تعدادی از افسران و مستشاران نظامی فرانسه نیز در ارتش ایران استخدام شدند.<sup>۳۳</sup>

### پیش‌زمینه‌های تشکیل

#### ارتش نوین و تاسیس سلسله پهلوی

پیامدهای جنگ جهانی اول برای ایران، به‌ویژه با توجه به نقاط ضعف سلسله قاجاریه، به لحاظ سیاسی و نظامی؛ پیروزی بلشویکها در روسیه در سال ۱۹۱۷؛ همچنین ناتوانی بریتانیا در نگهداری نیروهای نظامی خود در شمال و شمال غربی ایران برای جلوگیری از تهاجم احتمالی شوروی به این کشور، گسترش جنبش جنگل و فشار وزارت دفاع انگلیس برای خروج نیروهایش از ایران و قرار دادن سربازان ایرانی به جای آنها، از جمله عوامل مهمی بود که باعث شد دیکتاتوری رضاشاه رنگ میلیتاریستی بگیرد. از سوی دیگر، وجود کانونهای قدرت به شکل ملوک‌الطوایفی در گوشه و کنار کشور - مثل بختیاریها، قشقاییها، شیخ خزعل، که روزگاری انگلیس از آنها حمایت می‌کرد، و همچنین قدرتهای محلی دیگر، که زیر نفوذ روسیه در مناطق شمالی و غربی کشور بودند - دیگر با اهداف امپریالیسم بریتانیا پس از جنگ جهانی اول، که نظام بین‌المللی را دستخوش تغییر کرده بود، تناسب نداشت. در آن زمان می‌بایست با روی کار آمدن یک دیکتاتوری نظامی، سیاست وحدت ملی و یکپارچگی جغرافیایی سیاسی ایجاد می‌شد تا با هزینه ملتها، امنیت داخلی کشورها، برای فروش کالا و خرید مواد اولیه برای سیستم صنعتی غرب، برقرار گردد.

قرارداد ۱۹۱۹ «کرزن - وثوق‌الدوله» ناشی از نگرانی امپریالیسم بریتانیا از آینده ایران بود. زیرا از یک طرف خطر شیوع کمونیسم در ایران، که زمینه نارضایتی توده‌ها از حکومت و فقر اقتصادی پیروزی آن را فراهم آورده بود، و از جهت دیگر چندپارچگی قدرت در کشور، که روزگاری به نفع بریتانیا بود، در آن زمان هرج و مرجی را به‌وجود آورده بود که منافع امپریالیسم را به مخاطره می‌انداخت. پس، فقط یک قدرت نظامی با چهره ملی می‌توانست امنیت را برقرار کند.

اگرچه قرارداد ۱۹۱۹ به دلیل مخالفت مجلس به تصویب نرسید، از مفاد ماده ۳ قرارداد که می‌گوید: «حکومت انگلستان متعهد می‌شود به هزینه دولت ایران هر تعداد افسر و هر میزان اسلحه و مهمات از نوع مدرن آن که به تشخیص کمیسیون مخلط نظامی ایران و بریتانیا برای نوسازی ارتش ایران لازم باشد، در اختیار این کشور قرار دهد. کمیسیون مختلط، که افسران ایران و انگلیس به‌طور برابر در آن عضویت خواهند داشت، بی‌درنگ پس از تصویب قرارداد ۱۹۱۹ تشکیل خواهد شد. حکومت

ایران تشکیل یک چنین ارتش متحدالشکلی را برای ایجاد نظم در داخله مملکت و حفظ تمامیت ارضی و امنیت مرزهایش لازم تشخیص می‌دهد.»<sup>۳۴</sup> مشخص می‌شود که انگلیس حتی در زمان تنظیم مفاد قرارداد مساله کودتای نظامی را پیش‌بینی کرده بود.

بنابراین تاسیس ارتش نوین در جهت تامین امنیت عمومی و حفظ یکپارچگی کشور یک ضرورت تاریخی بود. بدین ترتیب سردار سپه با تاسیس پادگانی در محل قصر قجر (واقع در پادگان حشمیه در چهارراه قصر) نخستین قدم را در بنای ارتش ملی برداشت و اولین دوره آموزش نظامی برگزار شد و به هفت تن از افسران نزدیک به خود که قبلاً همکاران او در قزاق‌خانه بودند، درجه امیر لشکری اعطا کرد که بالاترین درجه نظامی تا آن زمان در ایران بود.<sup>۳۵</sup>

سردار سپه برای تحقق اهداف نظامی خود و به‌عنوان وزیر جنگ، نیروهای ژاندارمری را از وزارت کشور منتزع و همراه بقایای قزاق منحل اعلام کرد و فرمان زیر را به تمام واحدهای نظامی ابلاغ نمود: «در تعقیب عقاید و نظریات سابقه خود از این تاریخ کلمه ژاندارم و قزاق مطلقاً ملغی و متروک خواهد بود و برای افراد نظامی دولت علیه ایران بلااستثناء عنوان "قشون" را انتخاب و تصویب نموده، امر می‌دهم که عنوان مزبور به رسمیت شناخته، مارک نوشتجات و مراسلات و دوایر قشونی را به عنوان فوق تبدیل نمایند.»<sup>۳۶</sup>

### ساختار و سازمان ارتش نوین

در آذرماه ۱۳۰۰، پس از ادغام رسمی ژاندارمری و دیویزیون قزاق، رضاخان کمیسیونی را مامور کرد تا به سازمان آینده ارتش رسیدگی کند. گزارش نهایی این کمیسیون به صدور فرمان رضاخان مبنی بر تشکیل قشون در چهاردهم دی‌ماه ۱۳۰۰ منجر شد. سپس رضاخان امراء و فرماندهانی به شرح زیر در راس پنج لشکر گمارد که در ایالات مهم کشور مستقر شده بودند: ۱- لشکر مرکز (تهران) که در راس آن سرتیپ مرتضی‌خان یزدان‌پناه قرار داشت؛ ۲- لشکر شمال غربی (تبریز) که در راس آن سرتیپ اسماعیل‌خان امیرفصلی، میرپنج عبدالله‌خان طهماسبی، سرتیپ محمدحسین آیرم و میرپنج احمدآقا امیراحمدی بودند؛ ۳- لشکر غرب (همدان) بعداً به کرمانشاه منتقل شد. میرپنج امیراحمدی، میرپنج حسین آقا خزاعی، میرپنج محمدشاه بختی در راس آن قرار داشتند؛ ۴- لشکر جنوب (اصفهان) بعداً به شیراز منتقل شد که در راس آن میرپنج محمود آیرم بود؛ ۵- لشکر شرق (خراسان) به سرکردگی میرپنج خزاعی، سرتیپ جان محمدخان دولو و سرتیپ شاهزاده امان‌الله جهانبانی.<sup>۳۷</sup>

هر لشکر مرکب از دههزار نفر بود که هفت هنگ پیاده را در بر می‌گرفت که شامل سواره‌نظام توپخانه و مهندسی بایگانه‌های اداری و تشکیلات لشکری بود. ایران به پنج ناحیه تقسیم، و برای هر ناحیه یک لشکر تعیین شده بود. کلیه اصطلاحات نظامی خارجی ملغی و به جای آن عناوین فارسی به کار گرفته شد.<sup>۳۸</sup>

به تدریج ارکان قشون سازمان یافت، لیکن مشکل رضاخان فقدان افسران آموزش دیده بود. برای رفع این مشکل وزیر جنگ شورای عالی قشون را به ریاست سرتیپ سردار مقتدر تشکیل داد. وظیفه این شورا مطالعه در حوزه‌های مختلف نظامی و تهیه گزارش از نیازمندیها و اصلاحات ارتش برای تقدیم به فرماندهی کل قوا بود.

در خلال سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ اصلاحات موقتی در ساختار و نهادهای نظامی به پایان رسید. گرچه هر لشکری با مشکلات خاص خود مواجه بود، موفقیت نسبتاً خوبی به دست آمد. با وجود این، لشکرها از مسائل عمومی، مثل سوء مدیریت، مشکلات مالی، بی‌انضباطی، فقدان بهداشت و آموزش، جناح‌بندیهای سیاسی، نامنظم بودن اعطای درجات و حسادت در رده‌های بالای فرماندهی، رنج می‌بردند.

مجلس موسسان در تاریخ نهم آبان ۱۳۰۴ به انحلال سلسله قاجار و تاسیس سلسله پهلوی رای داد و رضاخان سردار سپه به‌عنوان رضاشاه پهلوی در آذرماه همان سال به تخت سلطنت نشست و در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد و فرزند ذکور ارشد خود، محمدرضا، را به‌عنوان ولیعهد معرفی کرد. با شروع سلطنت رضاشاه و گرفتار شدن در بازی‌های سیاسی در داخل و خارج، تا حدود زیادی نظارت موثر او بر سیر تحولات ارتش کاهش یافت. یکی از اشتباهات رضاشاه این بود که در ارتش از همان روزهای اول نوعی سلسله مراتب شکننده برقرار کرد که هر تصمیم کوچکی می‌بایست با اطلاع او به اجرا درمی‌آمد و حتی فرماندهان لشکرها فقط عامل اجرای فرامین وزیر جنگ و سپس اعلیحضرت بودند و برای هر اقدامی می‌بایست نامه شرف عرضی تهیه می‌شد. همین نظام سلسله‌مراتبی، که بر اصل فرمان از بالا و اطاعت از پایین متکی بود، فروپاشی قدرت نظامی شاه را موجب شد. زیرا در لحظه حمله متفقین به ایران، فرماندهان نظامی شمال، غرب و جنوب، که خود نمی‌توانستند راساً تصمیم به مقابله بگیرند، موضوع را برای تعیین تکلیف به تهران تلگراف کردند و تا جواب ارسال شود، متفقین ارتش را خلع سلاح نمودند؛ گو اینکه نه از تهران فرمانی دایر بر مقابله صادر شد و نه فرماندهان علاقه‌ای به مقابله با دشمن و کشته شدن داشتند. به همین دلیل، ارتش به سرعت فروپاشید و سربازان به روستاهای خود فرار کردند و فرماندهان با تغییر لباس مخفی شدند، فرمانی از طرف رئیس ستاد ارتش دایر بر عدم مقاومت نیز صادر شده بود.

رضاشاه چون خود از مسیر نظامی و با اتکالی به روحیه میلیتاریستی به مقام سلطنت رسیده بود، عمیقاً نسبت به مقامات بالای نظامی خود سوءظن و حسادت نشان می‌داد و به همین دلیل یک شبکه امنیتی - اطلاعاتی تمام رفت و آمد این مقامات را به اطلاع شاه می‌رساند. در سال ۱۳۰۵ امیرلشکر عبدالله‌خان امیرطهماسبی، که قبل از رضاخان پیشنهاد کودتا را دریافت کرد و شجاعانه اعلام نمود آمادگی این کار را ندارد، به‌عنوان وزیر جنگ

به جای شاه نشست، اما چند ماه بعد مورد غضب شاه قرار گرفت و جای خود را به محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) داد. وی نیز به دلیل رفتارهای تحقیرآمیز شاه استعفا کرد و عازم اروپا شد. رضاشاه از بالا رفتن محبوبیت مقامات نظامی در حوزه ماموریت خود به شدت نگران می‌شد و به همین دلیل اجازه نمی‌داد یک فرمانده برای مدت طولانی در یک پست سازمانی باقی بماند.<sup>۳۳</sup>

رضاشاه در تهران وزارت جنگ را به سرتیپ حبیب‌الله‌خان شیبانی، و ریاست ستاد ارتش را به سرتیپ مرتضی‌خان یزدان‌پناه واگذار کرد که در عین حال فرمانده لشکر مرکز (تهران) بود. لشکر تهران از تمام لشکرهای دیگر منظم‌تر، مجهزتر و قدرتمندتر بود، زیرا از یک سو حافظ تاج و تخت بود و از سوی دیگر در مراسم سان و رژه، که در برابر نمایندگان خارجی

استقرار امنیت، انقیاد ایلات بود انجام داد و اینک درصدد تکمیل تشکیلات نظامی برآمده و شما را به انجام این ماموریت تعیین و نامزد نموده است.<sup>۳۴</sup>

### تامین منابع مالی ارتش

برنامه‌هایی که رضاخان در تابستان ۱۳۰۰ برای ارتش نوین اعلام کرد تناسب چندانی با منابع مالی کشور نداشت. به طوری که از این سال تا استقرار سلسله پهلوی عمده‌ترین مشکل کلان کشور جدال میان دستگاههای مالی و وزارت جنگ برای تخصیص اعتبارات بیشتر برای این وزارت بود. اما با گذشت سالهای دهه ۱۳۰۰ وضعیت خزانه رو به بهبود گذاشت. در بدو امر بودجه تخصیص یافته برای ارتش از هر منبع، از جمله درآمد حاصل از اجاره و



برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد و به‌علاوه این لشکر نمونه‌ای بود برای لشکرهای ایالات.<sup>۳۵</sup>

### اعزاز نخستین گروه افسران محصل به اروپا

روز ششم خرداد ۱۳۰۶ اولین گروه افسران ایرانی، که پنجاه نفر بودند، عازم فرانسه شدند. تعدادی افسر ارشد تحصیل کرده نیز به‌عنوان سرپرست و به منظور گذراندن دوره‌های عالی، آشنایی با سلاحهای جدید و خرید تجهیزات مدرن نیز همراه دانشجویان بودند. رضاشاه خود در فرودگاه مهرآباد از این گروه بدرقه کرد و طی سخنرانی کوتاهی اعلام نمود: «امروز یکی از بهترین ایام تاریخی دوره حیات شما و قشون به شمار می‌رود. دولت شما را برای تحصیل به سرزمینی می‌فرستد که علاوه بر دارا بودن نظم اجتماعی صاحب با انضباط‌ترین ارتش جهان، عرق ملی، حس فداکاری و روح نگهداری وطن می‌باشد که رفتار خود را سرمشق سایر ممالک قرار داده است. در همین جنگ جهانی اول با دادن هزاران قربانی حق حیات و موجودیت خود را یک‌مرتبه دیگر به عالم اثبات کرد. در نتیجه عملیات دلیرانه و فداکاری شما بود که در اندک مدتی قشون جوان بخت ایران نخستین وظیفه خود را که عبارت از قطع ریشه کهن‌سال شرارت،

فروش املاک سلطنتی و برخی مالیاتهای مستقیم و بخشی از عواید نفت، تامین می‌شد. در سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ رضاخان با اطمینان و به طور منظم بودجه تخصیص یافته به ارتش را دریافت می‌کرد، اما مشکلاتی که به وجود آمد ناشی از کمبود منابع مالی نبود، بلکه به دلیل سوء مدیریت مالی و فساد بود.<sup>۳۶</sup> رضاخان قیل از سلطنت به‌خوبی آگاه بود که تحقق برنامه‌های او پس از کودتایی که با مساعدت دیویزیون قزاق انجام شد منوط به رضایت اعضای این نیرو خواهد بود، لذا کوشش می‌کرد به هر طریق ممکن و حتی تهدید نخست‌وزیر حقوق افراد تحت فرماندهی خود را تامین کند. قوام‌السلطنه، رئیس‌الوزراء، که شخص متکبری بود و حاضر نمی‌شد مطیع زورگویی‌های رضاخان سردار سپه شود، بر سر بودجه وزارت جنگ با سردار سپه اختلاف پیدا کرد و روز سی‌ویکم شهریور ۱۳۰۰ استعفای خود را به احمدشاه تسلیم کرد. شاه که نمی‌خواست در این درگیری رضاخان به پیروزی برسد، با استعفای قوام مخالفت کرد. قوام در کابینه تغییراتی داد و مصدق وزارت مالیه را به عهده گرفت و شدیداً با ادعای رضاخان، دایر بر تقاضای اعتبار بیشتر، مخالفت کرد. ادامه منازعه این دو و انحلال خودسرانه ژاندارمری،

**موافقت شوروی با کودتای رضاخانی بر این اساس بود که وی با نشان دادن گرایش مسلکی نسبت به رهبر حزب سوسیالیست (ایرج میرزا اسکندری) حمایت شوروی را کسب، و این حزب در رسیدن او به پادشاهی مساعدت فراوان کرد. نین تصور می کرد دولت مطلقه مدرن رضاشاه به عصر اشرافیت زمینداری در ایران پایان خواهد داد و در نتیجه مهاجرت روستاییان، گسترش شهرنشینی و توسعه صنایع و رشد طبقه بورژوازی (به گفته و اعتقاد مارکسیستها)، طبقه کارگر صنعتی نیز به وجود خواهد آمد و تعارض کارگر و سرمایه دار به سرعت زمینه استقرار نظام سوسیالیستی را فراهم خواهد نمود**

جدا کردن آن از وزارت کشور و ادغام آن در ارتش دو مساله مهمی بود که باعث شد کابینه قوام سقوط کند. این حادثه یکی از پیروزیهای مهم و بزرگ رضاخان تا قبل از سلطنت بود.

سه شخصیت بلندمرتبه با کودتای رضاخان و نخست‌وزیری سیدضیاء مخالفت کردند: یکی دکتر مصدق، والی فارس، بود که احکام صادره از سوی دولت کودتا را نپذیرفت و به دلیل سرپیچی از فرمان دولت، تهدید به دستگیری، محاکمه و اعدام شد. مصدق از والی گری استعفا داد و به خوانین بختیاری پناه برد. دیگری قوام‌السلطنه، والی خراسان، بود که به فرمان سیدضیاء و توسط کلنل محمدتقی‌خان پسیان، فرمانده ژاندارمری خراسان، دستگیر و در تهران زندانی شد. نفر سوم صارمدولته، والی کرمانشاه، بود که او نیز به دست ژاندارمری دستگیر و در تهران زندانی گردید.

در اواخر دوره ریاست‌وزرای قوام‌السلطنه، که عملاً دولت ورشکسته بود، رضاخان برای پرداخت حقوق قزاق و تدارک عملیات نظامی برای سرکوب اسماعیل‌خان سیمیتقو در آذربایجان غربی احمدشاه را تحت فشار قرار داد تا از دارایی شخصی خود هزینه این عملیات را تامین کند و این مساله تا آنجا ادامه یافت که میان شاه و او مجادله در گرفت. در اسفندماه ۱۳۰۰ رضاخان برای پرداخت حقوق و عیدی افراد قزاق به اقدام عجیبی دست زد و تمام منابع درآمدزا، مثل املاک سلطنتی، شهرداری، اداره مالیاتهای غیرمستقیم، شوارخ، گمرکات، انحصار تریاک، را به وسیله نیروهای خود اشغال کرد و درآمد حاصله را به پرداخت حقوق افراد خود اختصاص داد. رضاخان طی بخشنامه‌ای از فرماندهان لشکر در ایالات خواست به اقدام مشابهی دست بزنند. نخست‌وزیر، قوام‌السلطنه، برای اینکه درگیر خودسریهای سردار سپه نشود، ناچار شد با صدور بخشنامه‌ای این اقدام نظامی‌گری را در چارچوب تصمیمی دولتی برای اجرا به واحدهای درآمدزای تهران و ولایات ابلاغ کند.<sup>۳۳</sup>

### دکتر میلسپو و کنترل بودجه ارتش

هنگامی که میلسپو در اواخر سال ۱۳۰۱ تنظیم بودجه سال آتی را شروع کرد، متوجه شد که امور مالی ارتش بسیار آشفته است. از زمان سقوط سیدضیاء کنترل کامل مخارج نظامی در اختیار وزیر جنگ قرار داشت و درواقع هیچ حساب و کتابی وجود نداشت که نشان دهد چه میزان پول توسط وزارت جنگ، و در چه مواردی هزینه شده است. رضاخان از تحویل دادن دفاتر مالی وزارت جنگ به میلسپو، رئیس هیات کارشناسی مالی امریکا، برای رسیدگی خودداری می‌کرد.<sup>۳۴</sup> نمایندگان مجلس شورای منی که می‌بایست بودجه وزارت جنگ را مانند تمام وزارتخانه‌ها کنترل و تنظیم و تصویب می‌کردند، شروع به انتقاد کردند، ولی تهدید رضاخان، دولت را مجبور کرد که نمایندگان را از مخالفت با بودجه وزارت جنگ برحذر دارد. در سال ۱۳۰۴ ارتش به

استثنای امنیه (ژاندارمری) و نظمی (شهربانی) مبلغی در حدود ۹/۲۰۰/۰۰۰ تومان، یعنی تقریباً ۰/۳۵ کل بودجه ۳۳ میلیون تومانی کشور را به خود اختصاص داد. غیر از بودجه رسمی وزارت جنگ، رضاخان پس از دستگیری یا مرگ برخی از حاکمان خودمختار ولایات، مثل سردار اقبال‌السلطنه ماکویی، که وسایل و اموال دربار او مربوط به سیصد سال گذشته بود، و شیخ‌زرغل، حاکم خوزستان، دارایی‌های آنان را به نفع وزارت جنگ ضبط می‌کرد.<sup>۳۵</sup>

چنین اقدامات خودسرانه‌ای موجب شد در زمان نخست‌وزیری‌اش در هفتم آبانماه ۱۳۰۲ تعدادی از نمایندگان به رهبری مدرس استیضاح او را مطرح کنند.<sup>۳۶</sup> رضاخان پس از اخذ فرمان نخست‌وزیری اعلامیه‌ای خطاب به ملت ایران منتشر کرد که بازگوکننده پیروزیهای نظامی او در سرکوب اشرار و برقراری امنیت بود. وی دومین مرحله کار سیاسی خود را فراهم آوردن زمینه توسعه و ترقی ایران که با همکاری صمیمانه مجلس برقرار خواهد شد، ذکر کرد. نخست‌وزیر (رضاخان) در آستانه سفر احمدشاه به اروپا درمیدان مشق تهران در مقابل او مراسم نظامی سان و رژه را برگزار کرد که بیشتر هدف او به نمایش گذاشتن قدرت نظامی خود بود. احمدشاه، که به تمام این نکته‌ها آگاهی داشت، خشم صورت و سیرت خود را نسبت به سردار سپه پنهان نکرد و با سردی کامل در این مراسم شرکت نمود.<sup>۳۷</sup>

شاه قبل از سفر در هشتم آبان‌ماه ۱۳۰۲ به زیارت علمایی رفت که پس از واقعه عراق به قم تبعید شده بودند. او یک هفته پس از صدور فرمان نخست‌وزیری برای آخرین بار با تهران وداع کرد و از طریق بغداد به اروپا رفت و برادرش محمدحسن میرزا را به جانشینی خود تعیین کرد و به این ترتیب سردار سپه در غیبت شاه یک‌هفته از میدان شد و زمینه فروپاشی سلسله قاجار را در مجلس پنجم فراهم کرد.<sup>۳۸</sup> صبح شنبه نهم آبان ماه ۱۳۰۴ نمایندگان مجلس پنجم که با دستکاری انتخابات توسط عوامل رضاخان (رئیس‌الوزراء) به مجلس آمده بودند با تصویب «ماده واحده‌ای» انقراض قاجار و سرآغاز سلطنت پهلوی را اعلام کردند. رئیس مجلس مستوفی‌الممالک بود که به همین دلیل استعفا داد و نایب رئیس اول، که تدین و از نزدیکان رضاخان بود، مجلس را اداره کرد.

### نتیجه

کشور ما از آغاز قرن نوزدهم در کانون رقابت‌های استعماری نظام سرمایه‌داری جهانی قرار گرفت. واسطگی ایران میان روسیه و هند، شکل‌گیری امپراتوری آلمان به‌عنوان قدرت نوظهور در صحنه بین‌المللی و انتظار پادشاه قاجار (ناصرالدین‌شاه) در جهت استفاده از آلمان به‌عنوان نیروی سوم، شدت رقابت روس و انگلیس در کسب امتیازات اقتصادی از ایران، فوران نخستین چاه نفت خاورمیانه در ۱۹۰۸ در مسجد سلیمان، نابسامانی‌های حاصل از ناکامیهای



مشروطه (۱۹۰۶) و تجزیه ایران (۱۹۰۷)، کودکی و نالیقی و نوجوانی احمدشاه، درگیری انگلیس در جنگ جهانی اول و فشار اقتصادی بر این کشور به منظور خروج نیروهای نظامی‌اش از ایران، قدرت‌گیری بلشویکها در روسیه (۱۹۱۷)، تغییر نظام بین‌المللی در پایان جنگ جهانی اول، ضرورت استقرار یک قدرت نظامی و برچیدن حکومت مندرس قاجار را به منظور حذف قدرتهای محلی مورد حمایت دولتهای خارجی و تمرکز بخشیدن به قدرت برای القای اندیشه وحدت ملی و یکپارچگی جغرافیایی ایجاب می‌کرد.

هرچند مرد قدرتمند نظامی به‌نام رضاخان در ایران بر سریر سلطنت مستقر شد و این حادثه با مساعدت ظاهر و پنهان بریتانیا روی داد، هیچ قدرت خارجی نمی‌تواند تنها عامل تغییرات سیاسی در کشوری باشد مگر اینکه بستر شرایط اجتماعی برای تغییرپذیری، به اراده عمومی فراهم آمده باشد. در جامعه ما بحرانهایی حاصل از جنبش مشروطه، به‌هم‌ریختگی‌های ناشی از جنگ جهانی اول، ناتوانیهای آخرین پادشاه قاجار، که فقط قادر بود قدرت خود را در محدوده قصر صاحبقرانیه اعمال کند، و کانونهای بحران‌ساز داخلی، کشور را در وضعیت نامنی اجتماعی - اقتصادی غرق کرده بود.

رضاخان در سالهای بعد از کودتا تا شروع سلطنت موفق شد با تقویت قدرت نظامی و میلیتاریزه کردن دولت و امور اجتماعی به وجود کانونهای معارض قدرت مرکزی خاتمه دهد، اما افزایش قدرت او جز ایجاد دیکتاتوری نظامی خیری به بار نیاورد. وی در سالهای بعد از کودتا با چهره‌ای ملی - مذهبی ظاهر شد و به نمایشی حاکی از بی‌بزاری نسبت به انگلیس دست زد و مذاکراتی پنهانی با مقامات روسی به عمل آورد. اما پس از نشستن بر سریر سلطنت روشی ضددینی در پیش گرفت و سیاست تجددگرایانه آمرانه‌ای نیز به نمایش گذاشت، بدون اینکه به مبانی مذهبی، سنتی و ملی جامعه توجه داشته باشد. وی اقداماتی در زمینه نوسازی ارتش و مدرنیزاسیون جامعه به اجرا گذاشت، ولی چون دارای استراتژی ثابت و تعریف‌شده‌ای نبود که منطبق با انتظارات مردم باشد، اقداماتی از جمله سیاست کشف حجاب او سایه تاریکی بر تمام اقدامات او انداخت. او تصمیم گرفت ناسیونالیسم معطوف بر باستان‌گرایی را جانشین علائق دینی مردم کند، اما اکثر مردم پای‌بندی عمیقی نسبت به مذهب خود داشتند. یکی دیگر از اشتباه‌های رضاخان محو کامل آثار باقی‌مانده از جنبش مشروطه بود. پارلمان را از ارزش تصمیم‌گیری مستقل ساقط کرد و نهادهای مدنی، از جمله احزاب سیاسی، را عملاً تعطیل کرد. اکثر روزنامه‌ها توقیف گشت و هر صدای مخالفی سرکوب شد. روشنفکران باقی‌مانده از عصر مشروطه، از جمله مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و دکتر مصدق را خانه‌نشین کرد و موج دوم روشنفکران را که در بالارفتن او از پلکان ترقی بسیار موثر بودند از جمله داور، تیمورتاش، نصرت‌الدوله، سرداراسعد را سر به نیست کرد، به‌طوری که در اواخر سلطنت با کمبود

روشنفکر برای تصدی امور کابینه‌ها روبرو شد. شیوه‌های دیکتاتورمآبانه او و رعایت نکردن حقوق عمومی جامعه، در مردم چنین احساسی به‌وجود آورده بود که آنان نه حقی در امور سیاسی - اجتماعی دارند و نه مسئولیتی در مقابل دولت. در چنین وضعی چنانچه بحران خارجی رخ دهد، مردم در رویارویی با متجاوزان هیچ‌گونه احساس مسئولیت نمی‌کنند. در شهریور ۱۳۲۰، که انگلیس، آمریکا و شوروی به ایران تجاوز کردند، مردم ترجیح دادند در خانه‌های خود بمانند و ارتش، که پایه قدرت رضاخان بود، به سرعت فروپاشید و او غریبانه کشور را ترک کرد.

### پی‌نوشت‌ها

\* استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی.

۱- Phalange قبل از به نیروهای پیاده‌نظام یونانی گفته می‌شد که در ستون فشرده شانزده نفری و با حمل نیزه‌های پنج‌متری آهنی می‌جنگیدند. در سال ۱۹۳۳ فالانژ به گروه‌های سیاسی - نظامی طرفدار ژنرال فرانکو، دیکتاتور نظامی اسپانیا، گفته می‌شد.

۲- Legion اولین بار به واحدهای نظامی تحت فرماندهی سزار روم گفته می‌شد که شامل شش‌هزار نفر بود.

۳- علی بیگدلی، تاریخ یونان و روم، دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۵، ص ۱۴۰

۴- نیکولو ماکیاولی، شهریار (شاهزاده)، ترجمه: داریوش آشوری، نشر پرواز، ۱۳۶۶، ص ۶۸

۵- حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۸

۶- لاجار کارنو، ارتش جمهوری فرانسه را تاسیس کرد (۱۷۵۳-۱۸۲۳).

۷- حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، تاریخ ایران از آغاز تا پایان ساسانیان، تهران، کتابفروشی خیام، ص ۲۴۰

۸- کارل بروکلمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه: هادی جزایری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۴۰۰

۹- سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، تهران، بنیاد، ۱۳۴۴، ص ۲۲۲

۱۰- تعداد نیروی قزاق در بهترین شرایط هشت‌هزار نفر بود که بیشتر به منظور امنیت دربار ایجاد شده بود. نیروی قزاق در سال ۱۳۰۱ به فرمان وزیر جنگ منحل شد.

۱۱- ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات ایران، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۳۰۹

۱۲- حسین آبدیان، ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند مومسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ص ۶۱۲

۱۳- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۳، تهران، فردوسی، ص ۲۸۳

۱۴- محمدرضا پهلوی، مأموریت برای وطنم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۴۳

۱۵- عصر پهلوی، وزارت اطلاعات، ۱۳۴۶، ص ۸

۱۶- خاطرات سری آبرونساید، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۲۵۲

۱۷- یحیی دولت‌آبادی، همان، ج ۴، ص ۲۰۰

۱۸- خاطرات قاسم غنی، ج ۱، ص ۳۶۵

۱۹- یحیی دولت‌آبادی، همان، ج ۴، ص ۱۳۶

۲۰- نورمن ساعت ۵ بعدازظهر سوم اسفند ۱۳۹۹

اولین گزارش خود را به این شرح برای لرد کرزن مخابره کرد: در ساعات اولیه امروز ۲۵۰۰ نفر از نیروهای قزاق با هشت توپ صحرایی و هیجده مسلسل به فرماندهی سرهنگ رضاخان تهران را اشغال کردند.

۲۱- مایکل ب. فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی، (بخش افلاطون)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۸۹

۲۲- محمدرضا پهلوی، مأموریت برای وطنم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ سوم، ۱۳۴۷

۲۳- عصر پهلوی، همان، ص ۱۰۲

۲۴- همایون الهی، اهمیت استراتژیکی ایران، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱، ص ۱۴۳

۲۵- محمود حکیمی، داستانهای از عصر رضاشاه، ص ۴۳

۲۶- ستاد بزرگ ارتشداران، تاریخ ارتش نوین ایران، ۱۳۰۰-۱۳۲۰، بی‌تا، ص ۲۳

۲۷- استغنی کروئین، ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه: غلامرضا بابایی، تهران، خجسته، ۱۳۷۷، ص ۲۰۱

۲۸- روزنامه کاهو (به مدیریت سیدحسن تقی‌زاده)، شماره ۸، ۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۴، (قزاق ایران)

۲۹- آ. سلطانزاده، انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، ترجمه: ف. کوشا، تهران، مازیار، ۱۳۸۳

۳۰- نخستین وزیر جنگ پس از کودتا مازور مسعود کههان بود که با کتلل اسمایت در قزوین همکاری می‌کرد.

ارتشید فریدون جم رئیس ستاد ارتش و شوهرخواهر شاه، ارتشید حسن طوقانیان مسئول خرید اسلحه و درباردار امیرعباس رمزی عطایی فرمانده نیروی دریایی در گفتگو

با «مجموعه تاریخ شفاهی» طی سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ بارها از تمرکز قدرت در دست شاه اظهار ناراضی کردند.

۳۱- عصر پهلوی، همان، ص ۲۴

۳۲- شرح مذاکرات مجلس چهارم، جلسه ۱۲ میزان ۱۳۰۱

۳۳- یحیی دولت‌آبادی، همان، ج ۴، ص ۲۵۱

۳۴- روزنامه نوبهار، ۱۶ میزان ۱۳۰۱

۳۵- محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۲، صص ۱۳۵-۱۳۳

۳۶- احمدشاه که آینده پیشرفت سردارسیه را از قبل از کودتا می‌دانست، در برابر او مقاومتی نکرد و همیشه آرزو می‌کرد شرایطی به وجود آید که او با سفر به اروپا از حوزه اقتدارطلبی سردارسیه خارج شود. روزهای قبل و پس از کودتا، نورمن، وزیرمختار انگلیس، به وی اجازه نداد و همچنین شاه پول سفر نداشت، در نهایت حاضر شد فرمان نخست‌وزیری

سردارسیه را به شرطی امضا کند که نورمن مقدمات سفر او را به اروپا فراهم آورد. در چهارم آبان‌ماه ۱۳۰۲ احمدشاه فرمان نخست‌وزیری رضاخان را صادر کرد و سردارسیه، شاه و همراهان او را تا مرز عراق برای سفر به اروپا بدرقه کرد.

مستوفی (عبدالله) می‌گوید چون راجل شایسته‌ای زیربار قبول این مسئولیت نمی‌رفت، شاه فرمان را به نام او صادر کرد.

قوام تبعید، مستوفی‌الممالک رنجیده و مشیرالدوله مرعوب و هر دو خانه‌نشین شدند. عبدالله مستوفی، شرح زندگی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج دوم، تهران، انتشارات علمی، چ سوم، ۱۳۷۱، ص ۵۶۷

۳۷- ابراهیم خواجه نوری، بازیگران عصر طلایی، تهران، سپهر، ۱۳۷۵، ص ۳۰۳

۳۸- مهدیقلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار، چ چهارم، ۱۳۷۵، ص ۳۵۹